



درس تفسیر سوره مبارکه عبس - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْنى (۵) فَأُتِيَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأُتِيَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا (۱۱) إِذَا تَذَكَّرَهُ (۱۲) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۳) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۴) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۵) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۶) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۷) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۸) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۹) مِنْ تُطْفَئَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۲۰) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۱) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۲) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنْشِرَهُ (۲۳) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۴) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۵) أَتَأْكُلُ مِنْ ثَمَرِهِ (۲۶) فَأَنْتَ فِيهَا حَبَّاءٌ (۲۷) وَعِنبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً (۳۱) وَأَبًّا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ﴾

سرّ تکرار این آیات اولی برای این است که بعضی از دوستان پیشنهاد دادند که بار دیگر روشن بشود. مشکل ما این است که حوزه علمیه ما در عین حال که نور است از بحث‌های کلامی محروم است. مرحوم مفید متکلم توانمندی بود و شاگرد توانمندی مثل سید مرتضی^۱ تربیت کرد، او هم شاگرد توانمندی مثل شیخ طوسی تربیت کرد؛ این سه بزرگوار بحث‌های کلامی مبسوطی دارند. اگر کلام رواج می‌داشت آن تنزیه الانبیاء مرحوم سید مرتضی که رابط بین آن استاد و این شاگرد بود؛ یعنی رابط بود بین آنچه را که از استادش مفید یاد گرفت و آنچه به شاگردش شیخ

طوسی یاد داد او یک حدّ وسطی بود آنچه که از استادش شیخ مفید یاد گرفت و آنچه به شاگردش شیخ طوسی یاد داد در تنزیه الأنبياء به خوبی روشن کرد که ممکن نیست این ضمیر به پیغمبر برگردد ممکن نیست کسی که دارای خلق عظیم است این چند رذیلت را مرتکب شده باشد. مرحوم سید مرتضی^۱ بحث تفسیری و کتاب تفسیری به آن صورت نوشت، آنچه که در کتاب تفسیری منسوب به ایشان است همان عبارت‌های تنزیه الأنبياء است. در تنزیه الأنبياء اینها ثابت کردند که ذات مقدس حضرت از هر نقص و عیبی به تعلیم الهی و تطهیر الهی پاک مزه است، با چه اصراری سید مرتضی^۱ در تنزیه الأنبياء قداست پیامبر را در اینکه ممکن نیست او عبوس کرده باشد او روبرگردانده باشد ثابت کرد.^۱ همان مطالب عالیه سید مرتضی^۱ را که از استادش مفید یاد گرفت و به شیخ طوسی یاد داد مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان که در روزهای قبل نقل شد بیان کرد، شیخ طوسی (رضوان الله علیه) هم مثل استادش و استاد استادش، گرچه خودش مستقیماً هم از مرحوم شیخ مفید بهره برد (رضوان الله علیهم) به جدّ از طهارت وجود مبارک پیغمبر حمایت کرد و این ضمیرها را هرگز به پیغمبر ارجاع نداد.^۲

مطلب دیگر نقشه هندسی یعنی هندسی! هندسی شده‌ای که آن روز عرض کردیم یک چند ضلع دارد که همه‌اش رذیلت است، این چند ضلع دیگری که فضیلت است این نقشه‌ای که آن روز کشیده شده، بخش وسیعی از فضایل (پنج شش فضیلت) درباره آن اعمایی است که آمده؛ چند رذیلت است برای کسی که رو برگرداند و چند رذیلت است برای کسی که روبرگرداند. برای اینکه با این مستکبر هماهنگ بشود و او را بپذیرد و وقت را برای او صرف کند ذکر شده؛ رذایل روبرگرداندن، رذایل آن سرمایه‌دار مُسرفِ مَطْرَفِ طاعیِ مستغنی اینها را که جمع بکنیم یقین پیدا می‌شود که این ضمیرها به وجود مبارک پیغمبر بر نمی‌گردد. این مهندسی یعنی این نقشه را آن نوار را پیاده کنیم، چند ضلع

۱. تنزیه الأنبياء، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۶۸.

مشخص شد، پنج شش ضلع فضیلت است؛ یعنی اعمی بودن او، ﴿لَعَلَّهُ يَزُكِّي﴾ بودن او، ﴿يَذْكُرُ فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرَى﴾ بودن او، ﴿جَاءَكَ يَسْعَى﴾ بودن او، ﴿وَهُوَ يَخْشَى﴾ بودن او، این نقشه چند ضلعی که پنج فضیلت دارد برای اوست. آن عبوس کردن او، آن تولی کردن او، این ﴿عَنْهُ تَلَهَّى﴾ کردن او، رذایل است در یک ضلع. آن شخص مستکبر مستغنی هم که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * آن رآه استغنی^۳ او هست، ﴿وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكُبُ﴾ هم هست؛ آن وقت در کنارش بگوییم ﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴾. این است که سید مرتضی حوزه علمی یعنی حوزه علمی، نه مثل قم که از کلام و فلسفه خارج است، حوزه علمیه بغداد، حوزه علمیه نجف که زیر تربیت سید مرتضی بود، او فقه می‌گفت در کنار کلام، اصول می‌گفت در کنار کلام، اصل کلام که پیغمبر کیست؟ نبوت یعنی چه؟ ربط پیغمبر با خدا چیست؟ ربط پیغمبر با مردم چیست؟ اینها درس‌های روزانه نجف بود، اینکه شما می‌بینید. بارها به عرض دوستان رسید اگر - معاذ الله - خروجی نجف را از ما بگیرند تمام حوزه‌های علمیه شیعه سراسر جهان می‌خواهد اگر - خدای ناکرده - بگیرند. برای اینکه کتب اربعه است مال نجف است، گرچه بخشی از آنها در بغداد تنظیم شد؛ ولی به هر حال شیخ طوسی بود که دو کتاب از کتب اربعه را نوشته، در حوزه نجف است، شاگرد نجف است، استاد نجف است، گرچه در بغداد فیضی برد، و کلینی است به هر حال محصول نجف است، گرچه از ایران برخاست، صدوق ابن بابویه است محصول نجف است، گرچه از قم برخاست، این کتب اربعه. بعد کتاب‌های فقهی دقیق عمیق علمی که مبنای ماست، مبسوط است مال اوست، نه‌ایه است مال اوست، خلاف است مال اوست، اینها از شیخ طوسی است. بعد از او شرایع محقق حلّی است که از نجف است بعد از مرحوم محقق صاحب شرایع کسی جرأت نکرد کتاب فقهی بنویسد. غالب فقهای بزرگ که حشرشان با انبیا باشد! سعی کردند که یا شرایع را شرح کنند یا حاشیه بزنند شرایع را یا منابع و مواد شرایع را

ذکر بکنند. اگر مدارک است بخش وسیعی از شرایع است، اگر مسالک است بخش وسیعی از شرایع است. المدارک به علاوه مسالک، المسالک به علاوه مدارک، دو تایی جمع کامل شرح شرایع می‌شوند. بعد علامه حلی پیدا شد که شاگرد همین محقق است و کتاب‌های او هم همین‌طور است، او یک قواعدی نوشته که یک شرح ندارد؛ بخش عبادات آن را فرزند بزرگوارش فخر المحققین شرح کرد، بخش معاملاتش را محقق ثانی صاحب جامع المقاصد شرح کرد که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب مکرر از جامع المقاصد یاد می‌کند برای اینکه جامع المقاصد شرح مبسوط قواعد است در بخش معاملات، اگر جامع المقاصد به علاوه آن کاری که ایضاح القواعد پسر علامه، ایضاح القواعد به علاوه جامع المقاصد این دو تایی شرح کامل القواعد است، اینها محصول نجف است. بیایید تا کاشف الغطاء برسید (رضوان الله علیهم اجمعین) بعد به شیخ انصاری برسید بعد به آخوند صاحب کفایه (رضوان الله علیهم) برسید همه اینها خروجی نجف هستند. این خروجی نجف آیا برای این است که به برکت حضرت امیر است؟ آن «مما لا ریب فیه» است؛ ولی مدینه شش معصوم بالاتر از همه وجود پیغمبر در مدینه است چنین خروجی ندارد. عُرْضه یعنی عُرْضه! وقتی سید مرتضی^۱ بیاید نجف خروجی آن این است، وقتی کعب و دیگری را مدیر و مدبر حوزه علمیه مدینه می‌کنند خروجی ندارد. برکت در مدینه است، شش معصوم مخصوصاً پیغمبر آنجا آرمیده‌اند، چرا خروجی نجف را ندارد؟ سید مرتضی^۱ آمد مدیر و مدبر بود، عاقل بود، حکیم بود، فهیم بود. خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب عمدة التفاسیر و جامع التفاسیر مرحوم بحر العلوم را! او کتابی دارد چهار جلدی به عنوان رجال تفسیری، منتها بحث‌های رجالی او نظیر رجال نجاشی و اینها نیست بخش قابل توجهی شرح حال علما و حوزه‌های علمیه و مراجع است. این بزرگوار یعنی بحر العلوم در آن رجال تفسیری خود، شرح حال مرحوم سید مرتضی^۱ را که ذکر می‌کند. اولاً می‌گوید وقتی خواجه طوسی - خواجه نصیر - (رضوان الله علیه) نام سید مرتضی را در درس می‌برد، می‌گفت «قال السید المرتضی صلوات

الله علیه». شاگردان تعجب می کردند که شما چه طور بر سید مرتضیٰ صلوات می فرستید؟ گفت آیه سوره مبارکه «احزاب» را برای آنها می خواند که صلوات دو قسم است: یک قسمت را ذات اقدس الهی و ملائکه بر پیغمبر می فرستند که می گویند: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ﴾^۴ در همان سوره مبارکه «احزاب» خدا بر مؤمنین پاک صلوات می فرستد: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ فرمود خدا و پیغمبر بر مؤمنین صلوات می فرستند. حالا ما آنجا نمی رسیم حرفی دیگر است.^۵ اگر کسی سید مرتضیٰ شد، اگر یک سخنرانی مثل شیخ طوسی شد بله، می گوید «قال السيد المرتضى صلوات الله عليه»، چون دارد به آیه سوره «احزاب» عمل می کند. چون سوره «احزاب» گفته بود که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۶ این را کجا گفته؟ در همان سوره ای که گفته ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾. منتها درجاتش، مراتبش، البته یقیناً فرق می کند، ولی می شود انسان به جایی برسد در پیروی از اهل بیت که خدا بر او صلوات بفرستد. همین بحر العلوم می گوید وقتی سید مرتضیٰ زمامداری حوزه نجف را بر عهده گرفت، چون وضع مالی او خوب بود، نوه آن داعی کبیر بود که چندین سال در شمال حکومت می کردند، نوه دختری آن بزرگوار بود که قبر آن بزرگوار داعی کبیر در آمل است، اینها حمایت از زیدیه می کردند که البته بعد از اینکه تشیع رسمی شد و علویون آمدند کل ایران را گرفتند اینها هم کم کم مستهلک شدند.

این سید مرتضیٰ وقتی وارد نجف شد مقداری مال اعم از زمین و مانند آن داشتند این را وقف کردند، وقف را احیا کردند نه موقوفات را، یعنی به جامعه فهماندند که چگونه وقف بکنند، وقف کردند که فلان مقدار زمین از روستایشان را طلبه ها قلم بخرند، کاغذ بخرند، کتاب بخرند، لوازم التحریر بخرند، وسایل علمی شان را تهیه کنند، وقف نکردند که

۴. سوره احزاب، آیه ۵۶.

۵. فوائد الرجالية (للبحر العلوم)، ج ۳، ص ۸۸.

۶. سوره احزاب، آیه ۴۳.

آنجا آتش بدهید یا شیر بدهید، این را همه می‌دهند. این را در پرائنتر نگاه کنید! (مرحوم محقق در شرایع وقتی که بحث خمس را ذکر می‌کند اصلاً نام اینکه حوزه‌ها از وجوهات تأمین بشود ندارد، حوزه‌های عظیم آن روز با چه چیزی تأمین می‌شد؟ با همین موقوفات که پیش این و آن دراز نشود. یک قول به عنوان اینکه وجوه را بدهند به حوزه و این و آن بدهند ندارد ایشان، قول به دفن است، قول به تحلیل هست، قول به فلان هست، پنج شش قول نقل می‌کند. اصلاً حوزه‌ها با وقف اداره می‌شد)، حالا این پرائنتر بسته.

غرض این است که سید مرتضی^۱ درس را شروع کرد، در درس دید که بعضی‌ها می‌آیند «قربة الى الله» درس می‌خوانند می‌روند آن هم کار خوبی است؛ اما بعضی‌ها پیگیر هستند سؤال خوب؛ بهترین نعمت برای درس اشکال عمیق علمی است، بعد از اشکال عمیق علمی نوبت به سؤال علمی می‌رسد. دید که یکی دو نفر هستند که مرتب اشکالات خوبی می‌کنند، مرتب سؤالات خوبی می‌کنند. همین بحر العلوم (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که سید مرتضی^۱ با آن که اشکالات خوبی می‌کرد سؤالات خوبی می‌کردند، تلاش و کوشش می‌کرد، ماهی دوازده دینار شهریه برای او معین کرد، آن دیگری ماهی هشت دینار برای او شهریه معین می‌کرد، این یکی که دوازده دینار به او شهریه می‌داد شده شیخ محمد حسن طوسی، دو کتاب از کتاب‌ها اربعه را نوشت، آن یکی شده قاضی ابن البراج^۷ و گر نه او هم می‌شد آقا شیخ محمد حسن می‌شد امام جماعت یا امام جمعه که عائله پیدا کند و زندگی پیدا بکند و نتواند اداره کند، می‌شود پیش‌نماز اینجا و امام جمعه آنجا و امام جماعت آنجا دیگر، اینکه بماند در حوزه علمیه و استاد بشود و شاگرد تربیت کند که نیست. مدیریت یعنی مدیریت! نخبه‌پروری یعنی این. سید مرتضی^۱ بود شیخ طوسی را تربیت کرد او هم

۷. الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج ۳، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ «وكان الشريف المرتضى (قدس الله روحه) أوجد زمانه فضلاً و علماً و فقهاً و كلاماً و حديثاً و شعراً و خطابةً و جاهاً و كرماً و غير ذلك و كان نحيف الجسم حسن الصورة، يدرس في علوم كثيرة و يجري على تلامذته رزقا، فكان للشيخ أبي جعفر الطوسي أيام قراءته عليه كل شهر اثنا عشر دینارا و للقاضي ابن البراج كل شهر ثمانية دنانیر و كان قد وقف قرية على كاغذ الفقهاء و...».

فهمید که چگونه حوزه را اداره کند از آن طرف قاضی ابن البراج را تربیت کرد او هم فهمید به اینکه چگونه تربیت کند.

غرض این است که سید مرتضی^۱ تربیت‌های مدیریت شهریه‌ای او یک‌جا بود و تدبیر و تفسیر و تعلیم کلام طوری دیگر بود این حرف‌هایی که در تفسیر از ایشان نقل می‌کنند این همان تنزیه الانبیاء ایشان است، تنزیه الانبیاء یک رساله‌ای است کلامی. اگر کلام در حوزه رایج بود ما برای این مرجع ضمیر تقریباً سه چهار روز معطل نمی‌شدیم، برای اینها روشن بود «بین الرشد» بود. ببینید از آسمان، از عرش، این‌طور تند و تیز حمله بکند به پیغمبر؟ می‌شود پنج فضیلت برای او: اعمی بودن یک، ﴿جَاءَكَ يَسْعَى﴾ بودن دو؛ ﴿وَهُوَ يَخْشَى﴾ سه؛ ﴿لَعَلَّكَ يَرْكَبُ﴾ چهار؛ ﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴾ پنج. پنج فضیلت برای این سائل ذکر می‌کند در قبالش یک مستغنی که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * ﴿أَن رَّاهُ اسْتَعْجَى﴾^۸ ذکر بکند، بعد بفرماید حالا دین تو را قبول نکرد تو آسیب نبین ﴿وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبُ﴾؛ آن وقت تو وقت برای این صرف بکنی و او را عبوس کنی، از آسمان به دست فرشته‌ها این همه تقد بیاید؟ این اصلاً شدنی نیست.

این است که وقتی حوزه، حوزه کلامی شد و اصول دین در دست اینها بود دیگر روشن است که مرجع ضمیر به چه چیزی برمی‌گردد، وگرنه ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾ از بالا تا پایین این همه حرف‌های تند و تیز علیه پیغمبر بیاید؟ با اینکه قبلاً این آیه نازل شد که ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۹ در برابر این همه فرشته‌ها، آبروی پیغمبر را ببرد که چرا این کار را کردی؟ این‌طور بود، آن‌طور بود. شما پنج فضیلت برای آن اعمی ذکر می‌کنی، دو تا رذیلت غیر قابل قبول برای این مستغنی مستنکبر ذکر می‌کنی، بعد پیغمبر را به عنوان

۸. سوره علق، آیات ۶ و ۷.

۹. سوره قلم، آیه ۴.

عبوس؛ با اینکه ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^{۱۰} است. این ابن مکتوم مؤمن بود، آمده بود چیزی یاد بگیرد فرمود ﴿لَعَلَّهُ يَزْغَى﴾ که هست، ﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴾ که هست، شما او را عبوس می‌کنی این را بیرون می‌کنی آن کسی که هیچ اثری ندارد بعد هم توطئه می‌کند؛ آن وقت از عرش تا فرش همه ملائکه را با خبر می‌کنی که پیغمبر این کار را کرد؟ شدنی نیست، یعنی شدنی نیست! غرض این است که این روایتی هم که نازل شد ﴿إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاسْمِعِي يَا جَارَّةُ﴾^{۱۱} برای همین است که فرمود ما این مثال را هم داریم در فارسی آن روز هم گفته که می‌گوییم «به در می‌گوییم تا دیوار گوش بدهد» این را عرب‌ها دارند غیرعرب‌ها هم دارند، در روایات ما هست که «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ جَمِيعُهُ عَلَىٰ مَعْنَىٰ إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاسْمِعِي يَا جَارَّةُ» یعنی به تو می‌گویم، ولی او باید گوش بدهد این‌طور آبروی پیغمبر را در برابر همه فرشته‌ها برد که چه؟ آن هم بگوید که ﴿وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْغَى﴾ یعنی او هم که گوش نمی‌دهد بله، ولی حالا گوش نداد نداد، درست است؛ او را هم می‌دانی که گوش نمی‌دهد آن مستکبر هم این‌طور است.

پرسش: ...

پاسخ: این مشکل تنها بر او نیست بر آن هم هست. اینها هم که سیره معصومین نوشتند فقط همین مجمع البیان را دیدند. خود مجمع البیان مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) این دارد که من بسیاری از مطالب را از استاد شیخ طوسی گرفتم، شما اگر تفسیر را مطالعه بکنید غالباً فرمایشات ایشان مسبوق به فرمایشات مرحوم شیخ طوسی است، غالب فرمایش شیخ طوسی را ایشان دارند، حرف‌های تازه کمتر دارند؛ منتها در جایی که باید آن حرف‌های اساسی شیخ طوسی را یاد کنند؛ مثل همین جا گاهی غفلت می‌کنند، وگرنه مرحوم امین الاسلام تنظیم کرده کمتر حرفی در مجمع البیان پیدا می‌شود که مسبوق به فرمایش شیخ طوسی در تبیان نباشد.

۱۰. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۱۱. عوالی اللثالی الغزیریة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۵.

غرض این است که اگر کسی نبوت را بداند نبوت «ما هی»؟ و بداند که دائماً در مشهد و محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اصلاً خدای سبحان به عمر او قسم می خورد، می گوید به جان تو قسم! این جان به قدری طیب و طاهر است که خدا ﴿لَعَمْرُكَ﴾^{۱۲} این عَمَر همان عُمَر است؛ منتها در کتاب های ادبی ملاحظه کردید که این «ضَمّه» سنگین است، تلفظ کلمه «مضموم» سخت است؛ لذا در قسم بجای عُمَر می گویند عَمَر، و گرنه اصلش عُمَر است، تخفیفاً در قسم این «ضَمّه» به فتحه تبدیل می شود قسم به جان تو اینها این چنین اند و این چنین اند. این جان این قدر عزیز می شود که خدا به آن قسم بخورد دوستانه، آن وقت او چنین کاری انجام می دهد؟ بنابراین این «إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ» که نازل شده است، همین است؛ این بخش های مربوط به آن است.

فرمود: ﴿قُلِ الْإِنْسَانُ﴾ یعنی مرگ بر انسان، کدام انسان؟ یعنی همین انسان هایی که ﴿وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى﴾ و مانند آن است. فرمود مرگ بر این گونه از افراد، چرا؟ برای اینکه چه چیزی باعث کفر اینها شد! اینها این تابلوی خلقت را به این زیبایی می بینند و کور هستند. ببینید بعد از اینکه فرمود: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^{۱۳} مگر نگاه نمی کنند؟ آنها مگر نگاه نمی کردند؟ اینها اهل نظر بودند نه بصر؛ بعد می فرماید اینها کور هستند: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^{۱۴} اینکه ما اصرار داریم دانشگاه باید علم دینی بشود آدم می شود یک تابلوی سه در چهار را می بیند آن وقت پی به نقاش می برد، این عظمت خلقت زیبا و محیر العقول را بیند و آفریدگارش را پی نبرد؟ کور است. اینکه خدا به این مردم جاهلی عرب می گفت که ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ﴾ اینها کر و کورند به چه مناسبت کر و کورند؟ فرمود چرا کوه را نمی بینید؟

۱۲. سوره حجر، آیه ۷۲.

۱۳. سوره غاشیة، آیات ۱۷ - ۲۰.

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۸.

آنها کوه را می‌دیدند. فرمود شما کور هستید، کسی تابلو را ببیند، نقاش را نبیند، کور است. دانشگاه‌های ما که باید اسلامی بشود الآن لاشه علوم در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود؛ زمین‌شناسی داریم، دریاشناسی داریم، صحراشناسی داریم، خداشناسی نداریم؛ اما در هنرکده‌ها یک تابلو را که می‌بینند، فوراً از نقاش حق‌شناسی می‌کنند، این است که قرآن می‌فرماید اینها کور هستند، این است که می‌فرماید مرگ بر این انسان! این نقش به این زیبایی را می‌بیند؛ اما پی به نقاش نمی‌برد. وقتی دانشگاه‌ها اسلامی می‌شود که علم، علم دینی باشد نه لاشه دانش تدریس بشود.

درباره انسان حالا اینجا ذکر کرد، فرمود مگر یک قطره آب بیشتر بود؟ این در بخش پایان سوره مبارکه «القیامة» گذشت که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنٍ﴾؛^{۱۵} اینجا هم می‌فرماید که خود انسان را نگاه کنید ﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ چرا انسان را نمی‌بینید؟ اینها انسان را نمی‌بینند، چیست؟ در سوره مبارکه «واقعه» فرمود پدر منی است نه خالق؛ کار پدر امناء است، «امناء» یعنی «نقل المني من موضع الى موضع آخر»، ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾^{۱۶} کار پدر امناء است، کار ما خلقت است، ما یک قطره را لؤلؤ لالا در می‌آوریم. الآن صدها دانشگاه نه تنها دانشکده، درباره بدن انسان کار می‌کنند، هنوز بسیاری از بیماری‌ها کشف نشده، بسیاری از داروها کشف نشده، فقط یک قطره آب که بیشتر نبود، این است که در بخش پایانی سوره «القیامة» دارد ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾ که خواندیم؛ اینجا هم فرمود مگر نمی‌بینند که ﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ﴾ یک قطره آب می‌شود این‌طور؟ آن هم تازه بدن، آن ﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾^{۱۷} که حساب دیگری است، اگر کسی انسان را ببیند،

۱۵. سوره قیامت، آیه ۳۷.

۱۶. سوره واقعه، آیات ۵۸ و ۵۹.

۱۷. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

آفریدگار انسان را نبیند، کور است. اگر فرمود: ﴿صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهَمُّ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛^۱ ﴿فَهَمُّ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲ با اینکه فرمود فرمود چرا کوه را نمی‌بینید؟ چرا شتر را نمی‌بینید؟ چرا آسمان را نمی‌بینید؟ چطور شما یک صفحه سه در چهار را می‌بینید فوراً از نقاش حمایت می‌کنید، تقدیر می‌کنید، می‌گویید نقاش کیست؟ این نقش عظیمی را که خدا آفرید، شما نمی‌بینید؟

دانشگاه وقتی اسلامی می‌شود که دانش اول و آخرش باشد و چه کسی آفرید؟ برای چه چیزی آفرید؟ آن وقت چنین دانشگاهی سلمان و اباذر در می‌آید، نه اینکه اولش چه کسی آفرید را کنار بگذاریم و برای چه چیزی آفرید را کنار بگذاریم. لاشه دانش را بحث بکنیم می‌شود زمین‌شناسی، بشود انسان‌شناسی، بشود ستاره‌شناسی؛ بله این بی‌غاز تربیت می‌کند. این است که خدا فرمود اینها گر و کور هستند برای همین جهت است؛ اما به برکت خون‌های پاک شهدا که باید میوه طیب و طاهر بدهد، دانشگاه‌های ما مثل حوزه علمیه خواهد بود؛ چه اینکه بسیاری از اینها چنین هستند. اینها هم برای ما درس است، در پایان زیارت‌نامه‌ها چه می‌گوییم؟ می‌گویم: «طِبُّهُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ»^۳ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»^۳ شما طیب و طاهر شدید، کشور را پاک کردید، کشور را باران پاک نمی‌کند، خون پاک می‌کند. از استعمار و ترامپ‌ها و مانند آنها این آلودگی‌ها و این انجاس را باران پاک نمی‌کند، فقط خون پاک می‌کند «طِبُّهُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»، مگر باران قدرت دارد استکبار را پاک بکند؟ آن استعمار را پاک بکند؟ آن استدلال را پاک بکند؟ این خون است که پاک می‌کند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

۳. مصباح‌المتهد و سلاح‌المتعب، ج ۲، ص ۷۲۳.

بعد چون یک بخش را روایات دارد که عدل قرآن فرمودند، یک بخشی هم خود قرآن. فرمود کشوری که خون داد پاک شد، وظیفه ما که در این کشور پاک به سر می‌بریم، چیست؟ ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾^۱ یکی قرآن است، یکی آن عدل قرآن که معصوم فرمود. فرمود کشوری که خون داد پاک شد، قرآن می‌گوید کشور پاک باید میوه پاک بدهد، میوه پاک چیست؟ استقلال است، عظمت است، رونق تولید است، خودکفایی است؛ یعنی واقعاً این ایران بزرگ و ایرانی بزرگوار اگر بیفتد در تولید ما دیگر از تحریم هراسی نداریم.

غرض این است که طبق این بیانات ائمه (علیهم السلام) که ما وقتی حرم مشرف شدیم زیارت می‌کنیم می‌گوییم «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۲ درست است، این را به ما گفتند بگویید، ما هم اطاعت می‌کنیم در «زیارت جامعه» و امثال جامعه می‌گوییم «كَلَامُكُمْ نُورٌ»؛ مثل اینکه ذات اقدس الهی قرآن را به عنوان: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۳ این هم نور است آن هم نور است؛ آن نور می‌گوید شهدا کشور را پاک می‌کنند، این نور می‌گوید کشور پاک شده باید میوه پاک بدهد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره اعراف، آیه ۵۸.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۳. سوره مائده، آیه ۱۵.